

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرق میان تعارض و تزاحم است. عرض کردیم عمده‌ی این بحث در کلمات مرحوم محقق نائینی مطرح شده. مرحوم آخوند در کفایه و در بحث تعادل و ترجیح این بحث را مطرح نکردند؛ تنها در بحث اجتماع امر و نهی اشاره‌ای دارند. مرحوم شیخ هم این‌طور که فرمودند، در مطارح الانظار و در الفوائد الاصولیه مباحثی دارند. مرحوم سید یزدی صاحب عروه هم رساله‌ای در باب تعارض دارد. بنابراین، این بحث در کلمات اصولیین قبل نیست لذا حائز اهمیت است که ببینیم تزاحم چیست و فرقی با تعارض چیست؟ و در نسبت بین دو دلیل آیا واقعاً دو نسبت داریم؟ یکی نسبت تعارض و دوم نسبت تزاحم و ضوابط اینها چیست؟ فرمایش نائینی را عرض کردیم. نائینی می‌فرماید تزاحم تنافی دو دلیل در مقام فعلیت است که بعداً هم تعبیر به مقام امتثال می‌کند اما تعارض، تنافی دو دلیل در مقام جعل و تشریع است. سه فرق از کلمات ایشان استخراج کردیم.

کلام مرحوم نائینی و خوئی

در ادامه می‌فرمایند برخی از کلمات - تصریح نمی‌کنند مرحوم آخوند این حرف را زده اما لااقل یک نفر از آنها مرحوم آخوند است - آمده که تزاحم را در باب ملاک بردند و می‌گویند تزاحم تنافی دو دلیل در ملاک و مرحله‌ی اقتضا است و از آن تعبیر به تزاحم المقضیین، یا تزاحم الملاکین می‌کنند.

تزاحم مقتضیین و ملاکین یعنی مولی در مقام تشریع ملاک فعلی را در نظر می‌گیرد و می‌بیند آیا در ملاک این فعل جنبه‌ی مصلحت اقوای از جنبه‌ی مفسده است یا جنبه‌ی مفسده اقواست از مصلحت است یا هر دو علی السویه هستند؟ لذا گاهی اوقات تزاحم ملاکین بین ملاک وجوبی و ملاک تحریمی است و گاهی اوقات تزاحم ملاکین بین ملاک وجوبی و ملاک اباحه است. چون در باب اباحه این‌طور نیست که بگوئیم جمیع موارد نه اقتضای وجوب دارد و نه مصلحت دارد و نه مفسده، بلکه اباحه‌ای داریم به نام اباحه اقتضایی، یعنی جایی که در مباح بودن هم مصلحت وجود دارد. مثلاً حلیت در کل شیء لك حلال اباحه‌ی اقتضایی است. علی‌ای حال در مقام کسر و انکسار ملاکات، مولی بررسی می‌کند کدام ملاک قوی‌تر است و کدام ملاک ضعیف‌تر است و بر اساس کدام ملاک باید حکم را صادر کند.

مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول، تزاحم ملاکین را که توضیح می‌دهند می‌گویند اگر در جایی عبد علم پیدا کند که مولی اشتباه کرده، مثلاً مولایی فکر کرده ملاک مصلحت در عملی اقواست و بر عبد واجب کرده ولی عبد به این نتیجه رسید که ملاک مفسده اقواست یا این دو مساوی‌اند. چون خود کسر و انکسار ملاکات در اختیار مولاست عبد نمی‌تواند مخالفت کند ولو می‌داند مولی در کسر و انکسار اشتباه کرده ولی این برای او عذر نمی‌شود که اطاعت نکند. عرض کردم این قسمت در کلام

کلام مرحوم آخوند

آخوند در بحث اجتماع امر و نهی می‌گوید وقتی در خطاب صلّ و لا تغصب، قائل به امتناع اجتماع امر و نهی شدیم، مسئله‌ی تعارض را مطرح نمی‌کنیم برای اینکه بین این دو تکاذبی وجود ندارد. آنچه وجود دارد تزامم است. آخوند می‌گوید تزامم مقتضیین و ملاکین است. می‌فرماید «قد مر فی بعض المقدمات» روی قول به امتناع اجتماع امر و نهی، «لا تعارض بین مثل خطاب صل و خطاب لا تغصب علی الامتناع تعارض الدلیلین بما هما دلیلان حاکیان کی یقدم الأقوی منهما دلالة أو سندا» تا بیائیم قواعد باب تعارض را جاری کنیم «بل إنما هو من باب تزامم المؤثرین و المقتضیین» اینها از باب تزامم مقتضیین است «فیقدم الغالب منهما» آنچه ملاکش قوی‌تر است مقدم می‌شود «وإن كان الدلیل علی مقتضی الآخر أقوى من دلیل مقتضاه» ولو دلیلی که دلالت بر مقتضای آن ملاک ضعیف دارد از نظر دلالت قوی‌تر باشد^[2].

ادامه کلام مرحوم نائینی و خوئی

نائینی به آخوند می‌فرماید باب تزامم ملاکات با باب تزامم در امتثال دو باب جداگانه است. تزامم در ملاکات مربوط به مولاست یعنی مولا باید ببیند که کدام ملاک اقواست و کسر و انکسار بین ملاکات کند. اما تزامم در باب امتثال این چنین نیست.

این نکته در فرمایشات مرحوم خوئی است، شاید هم در اجود التقريرات که دوره دوم اصول مرحوم نائینی باشد هم مطرح شده باشد. بحث در تزامم در ملاکات يك فرق عمده‌ای که با تزامم در امتثال دارد. نائینی در فوائد می‌گوید اینها دو باب و دو عالم جداگانه هستند. برای روشن‌تر شدن فرق این تعبیر خوب است کلام مرحوم آقای خوئی را در مصباح الاصول بیان کنیم. در تزامم در ملاکات فقط معتزله و امامیه می‌توانند این مبنا را داشته باشند. یعنی ما که قائلیم که احکام تابعة للمصالح و المفساد و هر حکمی منوط به ملاک در متعلق آن حکم است اینجا بحث تزامم در ملاکات معنا دارد. اشاعره که قائل به تبعیت احکام از مصالح و مفساد نیستند نمی‌توانند چیزی به نام تزامم در ملاکات را قائل شوند، اما در تزامم در امتثال دیگر فرقی بین معتزلی، امامی و اشعری ندارد. در بحث تزامم در امتثال ما چه قائل شویم به اینکه احکام تابع مصالح و مفساد است و چه قائل شویم به اینکه احکام تابع مصالح و مفساد نیست مسئله‌ی تزامم در امتثال فرضش متصور و معقول است لذا این هم يك بیان فرق روشن بین تزامم در ملاک و تزامم در امتثال است^[3].

تبیین کلام مرحوم آخوند

در تعارض روی مبنای مرحوم آخوند کاری به ملاک نداریم و می‌گوئیم یا دلالت یا سند. بیانی را برای فرق بین تعارض و تزامم در نزد آخوند بیان کنیم. روی مبنای آخوند تزامم برمی‌گردد به اینکه علم به وجود دو ملاک در هر دو دلیل داریم اما در تعارض احدهما ملاک دارد، منتهی نمی‌دانیم کدام است. اگر دو روایت یا دو دلیل با هم تعارض کردند احدهما ملاک دارد، هر دو ملاک ندارد. پس خلاصه‌ی نظریه‌ی مرحوم آخوند این است که تزامم در جایی که علم به وجود ملاک در هر دو دلیل داریم مطرح می‌کنیم هم در صلاة و هم در لا تغسل. روی قول به امتناع اجتماع امر و نهی هر دو ملاک دارد. اما تعارض در جایی است که علم داریم به اینکه احدهما ملاک دارد. نائینی می‌گوید فرق بین تعارض و تزامم این است که تعارض تنافی به حسب جعل و تزامم تنافی به حسب الامتثال بر فعلیه است.

اینجا دو بحث مطرح است؛ 1) بین قول آخوند و قول نائینی چه ثمره‌ای وجود دارد؟ 2) اشکالی است که مرحوم محقق عراقی بر نائینی دارد. نائینی مسئله‌ی تزاحم را در مقام امتثال برده. مرحوم عراقی در مقام اشکال به نائینی و تثبیت کلام مرحوم آخوند بیانی دارند که ابتدا آن را مطرح می‌کنیم.

کلام مرحوم عراقی در اشکال به مرحوم نائینی

مرحوم عراقی در حاشیه و پاورقی فوائد ابتدا می‌فرماید فقها در باب شرایط تکلیف بین علم و قدرت فرق گذاشتند و گفته‌اند علم شرط تنجز تکلیف است اما قدرت شرط خود خطاب است به این بیان که نمی‌توان علم را در متعلق تکلیف آورد یعنی بعد از اینکه مولی تکلیف را جعل کرد می‌گوید شرط تنجز این تکلیف عند مکلف است اما قدرت شرط است برای خود خطاب به طوری که اگر قدرت نباشد تکلیف معقول و صحیح نیست.

بعد می‌گویند شما چیزی را در کلام‌تان آوردید که با این مبنا سازگار نیست. شما وقتی می‌خواهید تزاحم در مقام امتثال را تصویر کنید می‌گویید اطلاق هر دلیل شامل عجز از تکلیف آخر است یعنی دلیل می‌گوید این واجب است اعم از اینکه شما عاجز باشید یا نباشید، آن دلیل دیگر هم می‌گوید این واجب است اعم از اینکه عاجز باشید یا نباشید. وقتی اطلاق شامل حال عجز شد لازمه‌ی این اطلاق عدم تشریع اطلاق الحکم است برای اینکه نمی‌شود هم این و هم آن اطلاق داشته باشد. حرفی که عراقی اینجا دارد این است که می‌گوید در باب عامین من وجه - تصادفاً و اتفاقاً کسی در دار غصبی نماز بخواند - فرق بین خطابینی که در ماده‌ی اجتماع در عامین من وجه است و بین خطابینی که شامل صورت عجز از اینکه ما بتوانیم موافقت هر دو را بکنیم چیست؟ می‌گوید «کلّ منهما في عدم تشریع الإطلاقیين في الخطابین علی حدّ سواء، فلم يجعل أحدهما من باب العلم بعدم تشریع أحدهما - فیکون من باب التعارض - بخلاف الآخر» همانطوری که در ماده اجتماع نمی‌توانید بگوئید صلّ، می‌گوید نماز واجب است اعم از اینکه غصب حرام باشد یا نه، اعم از اینکه مستلزم غصب بشود یا نشود، البته شما چنین چیزی نمی‌گوئید، لا تغصب بگوید غصب نکند اعم از اینکه بخواهد مصداق برای نماز باشد یا نباشد، چطور در عامین من وجه، در ماده اجتماع اطلاق‌گیری نمی‌کنید؟ در اینجا هم بنابر اینکه قدرت را شرط اصل خطاب بدانیم اطلاق در کار نیست.

به بیان دیگر نائینی اطلاقی را فرض می‌کند و می‌گوید این غریق را نجات بدهید، اعم از اینکه عاجز باشید یا نه، غریق دیگر هم همینطور، بعد می‌گوئید موافقت با هر دلیل موضوع دلیل دیگر را از بین می‌برد. در حالیکه این فرع بر این است که اینها اطلاق داشته باشند و همه‌ی حرف ما با شما این است که اگر شما قدرت را شرط اصل تکلیف بدانید اطلاقی در کار نیست. یعنی اگر شما عاجز از این متعلق باشید این تکلیف شامل موردی که عاجز هستید نمی‌شود. وقتی این تکلیف شامل اینکه این موردی که عاجز هستید نمی‌شود «این التزاحم في مقام الامتثال»؟

می‌فرمایند «لو كان مدار تزاحم الحکمين صورة وجود الحکمين بإطلاقهما لصورة العجز عن أحد الامتثالين» اگر تزاحم امتثالی را بگوئیم که دو حکم اطلاق دارد و آنجایی که شما عجز از احدهما را هم دارید شامل می‌شود، هم اطلاق این و هم اطلاق این، و تزاحم در امتثال پیش بیاید، می‌فرماید اگر این را بخواهید بگوئید پس دست از این حرفی که فقها و اصولیین زدند و قدرت را شرط اصل تکلیف قرار دادند بردارید. قدرت را مثل علم قرار دهید و بگوئید قدرت شرط تنجز است و شرط اصل خطاب نیست و اگر این کار را بخواهید بکنید و علی الاسلام السلام. یعنی شما يك مبناي مسلم عند الجميع را بخواهید خراب کنید و از بین ببرید.

اگر روی مبناي قوم می‌خواهید پیش بیائید، روی این مبنا همان طوری که در بحث عامین من وجه کسی نمی‌گوید تزاحم در مقام امتثال است، آنجا می‌آیند مسئله‌ی ملاک و اغراض را و مقتضی را در نظر می‌گیرند نمی‌گویند در مقام امتثال روی قول به امتناع تزاحم امتثالی به وجود می‌آید، نمی‌آید در آنجا بگوئید هر دو دلیل اطلاق دارد، اگر همان مبناي قوم را می‌گوئید دست از تزاحم

در امتثال بردارید. خلاصه‌ی فرمایش مرحوم عراقی در این جمله است که ما قدرت را شرط برای اصل تکلیف دانستیم اینجایی که عبد قدرت بر احدهما دارد و عاجز از دیگری هست ما باید ببینیم که ملاک کدام قوی‌تر است؟

می‌فرماید «إنَّه لا نَعْنِي من باب التزامٍ إلَّا صورة الجزم بوجود الغرضين مع ضيق خناق المولى من تحصيلهما» همان فرمایش و مبنایی که مرحوم آخوند دارد ایشان هم همان را تحکیم می‌کند که ما می‌دانیم در این دو خطاب غرض و ملاک وجود دارد منتهی هر دو را نمی‌توانیم تحصیل کنیم بلکه باید یکی را تحصیل کنیم. اما باید ببینیم از ادله‌ی شرعی و از ضوابطی که در باب التزام غرضین هست را به دست بیاوریم که شروع می‌کند به بیان کردن که اینها مرجحات باب التزام است. «لو علم من الخارج أهمية أحدهما يكشف ذلك من تقيّد الحكم في الآخر مع العلم بفوت غرضه، كما أنه لو فرض الجهل به ليحكم العقل بتنجز غرضه الآخر المعلوم» و همینطور موارد دیگر را بیان می‌کند می‌فرماید ما باید بحث را ببریم در مسئله‌ی غرضین. باز ایشان موید می‌آورد که قائلین به امتناع اجتماع امر و نهی قواعد تعارض را در باب صلّ و لا تغصب پیاده نکرده‌اند یعنی همان حرفی که مرحوم آخوند زده. در آخر عبارتی می‌آورد که می‌گوید «فلا أدري الداعي عن العدول عن مشي القوم» که خود این هم دلیل بر این است که این اصطلاح التزام بین الامتثالین را نائینی ادعا کرده. مرحوم عراقی می‌گوید داعی بر این عدول از مشی قوم «فلا أدري الداعي عن العدول عن مشي القوم إلَّا حيث الانفراد و بيان اصطلاح جديد لجلب أذهان صغار الطلاب نحوه». این حرفی است که مرحوم عراقی می‌زند^[4].

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 426؛ و الأمر في هذا التزام بيد المولى، فهو الذي يلاحظ الجهات، و يجعل الحكم طبقاً لما هو الأقوى من الملاكات. و ليس للعبد إلّا الامتثال بلا ملاحظة المصلحة أو المفسدة، بل لو فرض أنّ المولى قد اشتبه و جعل الوجوب يزعم كون المصلحة أقوى من المفسدة، و علم العبد بتساويهما أو يكون المفسدة أقوى من المصلحة، يجب عليه الامتثال بحكم العقل، فإنّه لو تركه معتذراً بكون الأمور به خالياً عن المصلحة، لا يسمع منه الاعتذار و يكون معاقباً عند العقلاء. كما أنّ الأمر في القوانين المجعولة من قبل الحكومات كذلك، فإنّه لو خالفها أحد من الرعايا- اعتذاراً بوجود المفسدة أو بعدم المصلحة- لا يسمع منه و يكون معاقباً عند الحكّام...

[2] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 174 و 175: الأمر الثاني [صغروية الدليلين لكبرى التعارض أو التزام]: قد مر في بعض المقدمات أنّه لا تعارض بين مثل خطاب صل و خطاب لا تغصب على الامتناع تعارض الدليلين بما هما دليلان حاكيان كي يقدم الأقوى منهما دلالة أو سنداً بل إنّما هو من باب التزام المؤثرين و المقتضيين فيقدم الغالب منهما و إنّ كان الدليل على مقتضى الآخر أقوى من دليل مقتضاه...

[3] مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 426 و 427؛ و التزام بهذا المعنى مختص بمذهب العدلية من تبعية الأحكام للمصالح و المفاصد في متعلقاتها- كما عليه المشهور منهم- أو في نفس الأحكام كما عليه جماعة منهم. و أمّا على مذهب الأشاعرة القائلين بعدم تبعية الأحكام للمصالح و المفاصد أصلاً، فلا يتصور التزام بهذا المعنى.

[4] فوائد الأصول، ج4، ص: 705 و 706: أقول: بعد بناء الأصحاب طراً على الفرق بين العلم و القدرة في صلاحية القدرة لتقييد الخطاب و لو عقلاً، بخلاف العلم- لكونه في رتبة لا حقة عن الخطاب بإطلاقه بلا صلاحية لتقييد مضمونه- لا محيص من إرجاع العلم إلى شرائط تنجيز الخطاب دون نفسه، بخلاف القدرة، فإنّه من شرائط نفسه السابقة عن مرحلة تنجزه. و حينئذ لا يبقى مجال لإطلاق الخطاب لحال العجز و لو كان العجز اتفاقاً، و لازمه عدم تشريع إطلاق الحكم، نظير عدم تشريع إطلاقه في مجمع العامين من وجه، خصوصاً الحاصل من باب الاتفاق مع فرض وجود الملاكين فيه. و حينئذ كيف يرى فرق بين الخطابين في المجمع الحاصل من باب الاتفاق و بين الخطابين الغير الشامل لصورة العجز عن موافقتهم؟ إذ كلّ منهما في عدم تشريع الإطلاقين في الخطابين على حدّ سواء، فلم يجعل أحدهما من باب العلم بعدم تشريع أحدهما- فيكون من باب التعارض- بخلاف الآخر؟ و حينئذ لو كان مدار التزام الحكمين صورة وجود الحكمين بإطلاقهما لصورة العجز عن أحد الامتثالين، فلا محيص من

عدم تقيّد مضمون الخطاب بالعجز، بل كان مثل العلم شرط تنجيز الخطاب، و هو بمكان من البعد من كلمات الأصحاب المؤسّسين لهذه الأساسات و الجاعلين لهذه الاصطلاحات!! فظهر ممّا ذكرنا: أنّ المدار في باب التزاحم لو كان على ما أفيد، فيلزم على مسلك تقيّد مضمون الخطاب بالقدرة إرجاع موارد العجز أيضا إلى باب التعارض بين إطلاقي الخطابين، كما في العامين من وجه بالنسبة إلى المجمع، و حينئذ على الإسلام السلام!!!!.

و بالجملة: التحقيق أن يقال: إنّه لا يعني من باب التزاحم إلّا صورة الجزم بوجود الغرضين مع ضيق خناق المولى من تحصيلهما، و لذا لو علم من الخارج أهميّة أحدهما يكشف ذلك من تقيّد الحكم في الآخر مع العلم بفوت غرضه، كما أنه لو فرض الجهل به ليحكم العقل بتنجز غرضه الآخر المعلوم. كما أنّه لو كان أحدهما موسّعا و الآخر مضيقا بحيث لا يتزاحمان في الوجود يحكم العقل بحفظ الغرضين مهما أمكن، بل و لو كان أحدهما مشروطا بالقدرة يحكم العقل بتقديم المطلق في التأثير بمناط التخصص و التخصص.

كما أنّه لو كان لأحدهما بدل يحكم العقل بتقديم ما لا بدل له في التأثير في فعليّة حكمه و تشريعه، إلى غير ذلك من نتائج التزاحم.

و هذا بخلاف ما لو لم يحرز الغرضان في المورد، بل يعلم بعدم وجود الغرض في أحد الموردين، فإنّه لا مجال لجريان ما ذكرناه من النتائج، بل لا محيص إلّا من إعمال مرجّحات باب التعارض على ما سيجيء (إن شاء الله تعالى).

و لذا ترى أنّ القائلين بامتناع اجتماع الأمر و النهي لم يلتزموا باعمال قواعد التعارض: من الأخذ بالأرجح سنداً من حيث العدالة و الوثوق، بل اعلّموا فيه نتائج التزاحم، خصوصا في حكمهم بصحّة الصلاة مع الجهل بالغصبيّة أو بحرمة و عليه: فلا أدري الداعي عن العدول عن مشي القوم إلّا حيث الانفراد و بيان اصطلاح جديد لجلب أذهان صغار الطلاب نحوه!